

درس شانزدهم: قصه عینکم، دیدار

تعلیمی*: عصای سبکی که به دست گیرند.

فرنگی مآب*: کسی که به آداب اروپاییان رفتار می‌کند، متجدد

(مآب*: به معنای بازگشت یا جای بازگشت است؛ اما در اینجا معنای شباهت را می‌رساند)

فرنگی مآبی*: به شیوه فرنگی‌ها و اروپایی‌ها

متمدن: شهرنشین، صاحب تمدن، پیشرفته

(فیال می‌کردم عینک، مثل تعلیمی و کراوات یک چیز فرنگی مآبی است که مردان متمدن برای قشنگی به چشم می‌گذارند).

تجدد: نوگرایی، نواندیشی

افراط: از حد گذشتن، زیاده‌روی (دایی‌ها می‌روا غلامرضا که در تبرد افراط داشت،

متجددانه*: نوگرایانه، روشنفکرانه (گفتم هست و نیست، عینک یک چیز متجددانه است)

متلک: طعنه، سخن نیش‌دار

علم: پرچم، بیرق، رایت، درفش (متلکی می‌گفت که دو برادری مثل علم یزید می‌مانید. دراز دراز)

شوریا*: آتش ساده که با برنج و سبزی می‌پزند. (می‌فرواهید بروید آسمان، شورا بیاورید.)

سو*: دید، توان بینایی (در مقابل این قدر دراز، چشم سو نداشت.)

شماتت*: سرکوفت، سرزنش، ملامت (مادرم شماتت می‌کرد)

افسارگسیخته: مهارگسسته، بی‌تربیت

هردم بیل: بی‌نظم، بی‌قاعده

هیل و هپو: بی‌تربیت و بی‌قانون (در تداول عامه)

(می‌گفت: به شتر افسارگسیخته می‌مانی؛ شلخته و هر دم بیل و هیل و هپو هستی)

بور*: سرخ

بور شدن*: شرم‌منده شدن، خجلت‌زده شدن (پایم به توپ نمی‌فورد؛ بور می‌شدم)

مهملی*: بی‌کارگی و تبلی [مهمل: بیهوده، بی‌معنی] (محمل: مهد، کجاوه که بر شتر بندند)

ولنگاری: بی‌بندوباری، سهل‌انگاری، بی‌قیدی

(تمام غفلت‌هایم را، حمل بر بی‌استعدادی و مهملی و ولنگاری ام کردند.)

لاتی: فقر و تهی دستی (پررم دربارل بود؛ در لاتی کار شاهان را می‌کرد)

نوحه سرایی: نوحه خوانی

روضه: مطالب و اشعاری که در سوگواری و عزاداری بالای منبر می‌خوانند. (باغ و گلزار، بهشت)

نقال: داستان سرا، قصه گو (کارش نوحه سرایی برای زنان بود. روضه می‌خواند. اتفاقاً شیرین زبان و نقال هم بود.)

زادالمعاد: کتابی معروف از ملا محمد باقر مجلسی که شامل زیارت نامه ها و مسائل دینی است.

جودی: کتاب مرثیه و نوحه از عبدالجواد جودی

تعزیه: روضه خوانی، عزاداری

مرثیه: نوحه سرایی، شعر یا سخنی که در عزاداری خوانده می‌شود.

(زادالمعار و کتاب دعا و کتاب جودی و هرچه از این کتب تعزیه و مرثیه بود، همراه داشت.)

فرام: فریم (frame)، قاب عینک

کذا: آن چنانی، چنان

(عینک، به قدری کهنه بود که فرامش شکسته بود اما پیرزن کذا به جای دسته فرام، یک تکه سیم پاسبانیده بود.)

نخ قند: نوعی نخ که از الیاف کف ساخته می‌شود.

(یک نخ قند را می کشید و چند دور، دور گوش چپش می پیچید.)

قُلا: کمین

قُلا کردن: کمین کردن، در پی فرصت بودن

بقچه: دستمال بزرگ که در آن لباس یا چیز دیگر از جنس پارچه می‌پیچند.

(من قلا کردم و روزی که پیرزن نبود، رفتم سر بقچه‌اش.)

شرارت: بدی، فتنه انگیزی

موصوف: وصف شده، توصیف شده

(برای مسافره از روی برهنسی و شرارت، عینک موصوف را از بعبه اش درآوردم.)

ریخت: شکل و قیافه

مضحک: خنده آور، مسخره آمیز (بروم و با این ریفت مضحک سر به سر فواهرم بگذارم و دهن کبی کنم.)

طالع: طلوع کننده، تابان («بخت و اقبال» هم معنی می‌دهد) (مطلع: محل طلوع، جای برآمدن)

(آفتاب رنگ رفته و زردی طالع بود.)

شوخ: بانشاط، زنده دل، شاد (در قدیم: «چرک و آلودگی»)

(معلم عربی، پیرمرد شوخ و نکته‌گویی بود)

ظن: شک، گمان (زن: جنس مؤنث)

سوء ظن: بدگمانی

(این کار با مفتخر سابقه شرارتی که داشتم، سوء ظن معلم را تحریک کرد.)

مغتنم: بالارزش، غنیمت‌شمردن (مغتنم شمردن: غنیمت شمردن) (موقع را مغتنم شمردم)

یغور: درشت و بدقواره

(قیافه یغورم، با عینک بادامی شیشه کوچک، هور نبود)

قرب: نزدیک، آشنا

بر و بر: بادقت، خیره‌خیره

(قرب به یک دقیقه بر و بر چشم به عینک و قیافه من دوفت.)

مسحور: مفتون، شیفته، مجذوب [مشهور: معروف] (مسحور کار خود بودم)

عامیانه: عوامانه، آنچه به وسیله مردم عادی استفاده می‌شود، غیرعلمی

(این آقای معلم اصرار داشت که قبلی قبلی عامیانه صحبت کند)

قوال: در اینجا مقصود بازیگر نمایش‌های دوره‌گردی است.

صورتک: چهره‌ای مصنوعی که چهره اصلی را می‌پوشاند و در آن سوراخ‌هایی برای چشم و دهان تعبیه

شده است؛ نقاب (فرهنگستان زبان و ادب فارسی، در حوزه هنرهای تجسمی، صورتک را در برابر «ماسک»

به تصویب رسانده است)

هفت صندوقی: دسته هفت‌صندوقی، گروه‌های نمایشی دوره‌گرد بوده‌اند که با اجرای نمایش‌های روح‌وی،

اسباب سرگرمی و خنده مردم را فراهم می‌کردند. این گروه‌ها وسایل و ابزار خود را در صندوق‌هایی می‌نهادند. پرجاذبه-

ترین و کامل‌ترین گروه آنهایی بودند که هفت صندوق داشته‌اند. به هر یک از بازیگران گروه «قوال» یا «قوالک» می-

گفته‌اند.

(مثل قوال‌ها صورتک زدی؟ مگه اینجا دسته هفت صندوقی آوردن؟)

مهیب: سهمگین، ترس‌آور (پایه دهم: ترسناک، ترس‌آور، هولناک)

(صدای مهیب فئده آنان کلاس و مدرسه را تکان داد.)

هر و هر: صدای خنده (نام‌آوا)

قهقهه: خندیدن با صدای بلند (هر و هر، تمام شاگردان به قهقهه افتادند)

گنگ: کر و لال

مبهوت: حیرت‌زده، سرگردان

(گنگ شده‌ام؛ مات و مبهوت عینک کذا به چشمم است)

کمیسیون*: واژهٔ فرانسوی؛ هیئتی که وظیفهٔ بررسی و مطالعه دربارهٔ موضوعی را برعهده دارد؛ جلسه

(مجازاً) (کمیسیون کردند*: جلسه تشکیل دادند)

(آقای مدیر و آقای ناظم و آقای معلم عربی کمیسیون کردند)

ابلاغ*: رساندن نامه یا پیام به کسی

(وقتی فواستند تصمیم را به من ابلاغ کنند، مابرای نیمه‌کوری خود را برایشان گفتم.)

خفت: سبکی و خواری

صحن: عرصه، فضا، وسط حیاط

میز سلیمان: میرزا سلیمان

(فردا پس از ففت دیروز، رفتم در صحن شاه پراغ، دم دکون میز سلیمان عینک‌ساز)

قران: واحد پول ایران در عهد قاجاریه و اوایل پهلوی، معادل یک ریال کنونی

(پانزده قران دادم و آن را از میرزا سلیمان فریدم)

درس شانزدهم: دیدار

طلبه: جمع طالب، جویندگان علم، در زبان فارسی معنی مفرد دارد (دانشجوی علوم دینی)

قبا: جامه‌ای که از جلو باز باشد و پس از پوشیدن دو طرف را با دکمه به هم پیوندند.

(طلبهٔ جوان، برق بلند را می‌روید و پیش می‌رفت؛ قبای فویش به فوز پپیان، تنهای تنه‌ها.)

طلاب: جمع طلبه، دانش‌پژوهان، جویندگان علم

(طلاب دیگر، پند پند با هم می‌رفتند.)

مخبر: خبرچین، آگاه‌کننده

مخبرالدوله: نام مکانی در تهران

شاه‌آباد: نام یکی از محلات تهران

(هاج آقا روح‌الله از میدان مقبرالدوله گذشت و بفشی از شاه‌آباد را طی کرد)

کلون*: قفل چوبی که پشت در نصب می‌کنند و در را با آن می‌بندند.

(در، گشوده نبود اما کلون هم نبود)

حیاط: محوطه، صحن (حیات: زندگی)

محقر*: کوچک، حقیر

(طلبة جوان پا به درون آن حیاطِ محقر گذاشت)

تپانچه: نوعی سلاح سبک آتشین کمری

(چه قدر آسان است که با یک تپانچه وارد این حیاط شوند)

ترجیح: برتری دادن، رجحان (توجیه؟)

(قلب یا مغز؟ کدام را ترجیح می‌دهد؟)

چرتکه*: واژه روسی؛ وسیله‌ای برای محاسبه جمع و تفریق شامل چند رشته سیم که در چهارچوبی قرار

دارد. در دو رشته چهار مهره و در بقیه ده مهره متحرک که نماینده یک تا ده است، جای دارد.

نهاد: سرشت، ذات

بدنهاد: بدذات (اینجا، اندازه بگیر، پرتکه بیندازید؛ چرا که با پرتکه اندازان بدنهاد روبه‌رو هستید)

خلوص: خالص بودن، پاکی

تسلیم: گردن نهادن، راضی شدن به چیزی

(آنها با قلموستان، با طهارت‌ان، تسلیم تسلیم با فرا روبه‌رو شوید)

محضر: پیشگاه، برابر («استشهادنامه» هم معنی می‌دهد) (**مظهر:** نمونه، الگو، نشانه)

(آنها، در محضرِ فرا، پرده‌ها را بردارید...)

تبلیغ: رساندن، سخنرانی

(در ماه مبارک رمضان یا در مفرم و صفر، آیا برای تبلیغ بروم؟)

بالا: قد

موقر*: باوقار، متین

رعیت: عامه مردم، مردم زیردست

قداره*: جنگ‌افزاری شبیه شمشیر پهن و کوتاه [غذار: فریبکار] (غدر: فریب، نیرنگ)

قداره‌کش*: کسی که با توسل به زور به مقاصد خود می‌رسد.

(بالابلند، موقر و آرام، بروم بالای منبر و بگویم که رنج رعیت بس است؟ حکومتِ قان‌های قداره‌کش بس است)

تلمذ*: شاگردی کردن، آموختن [تلمیذ: شاگرد]

(در مدرسه سیه‌سالار، که گاه در معضِر مدرّس تلمّذ می‌کرد)

چله*: زه کمان که انتهای تیر در آن قرار دارد و با کشیدن و رها کردن آن، تیر پرتاب می شود [«وتر» هم معنی می دهد]

(آرمی زار می توانست نگاه این یکی را در چله کمان بنشانند و به سوی دشمن پرتاب کند)

سلطنت: پادشاهی (دارالسلطنه؟) (نایب السلطنه؟)

جمهوری: حکومتی که رئیس آن از جانب مردم برای مدتی معین انتخاب می شود.

(طلبه ای گفت: جناب مدرس، می گویند که سلطنت را می فواید، نه جمهوری را)

نظام: حکومت

موهبت: بخشش، دهش (محبت؟) (و نظام شاهنشاهی را موهبتی الهی می دانید)

مطلوب: خوشایند، مورد نظر

امت: پیروان یک دین

ملت: مردم، ساکنان یک کشور

(اصولاً نظام سلطانی را نظام مطلوبی برای امت و ملت نمی دانم.)

غول: موجودی افسانه ای (قول: عهد و پیمان)

سفارت: نمایندگی

استبداد: خودرایی، به خودی خود کار کردن

(این غول بی شاخ و دم که معلوم نیست قطور او را - از دربارتی سفارت آلمان - به اینجا رسانده اند، تمام وجودش

فوق فواهی و میل به استبداد است.)

شمایل: شکل، تصویر (مشکل شما با مضامین، مشکل شکل و شمایل و تنومندی اوست.)

مستبد: خودرای، زورگو (هم خانواده استبداد)

(او جاهل و مستبد است و به دلیل همین جهل هم او را نگه داشته اند، نه هیکل.)

مسامحه*: آسان گرفتن، ساده انگاری

موجودیت: هستی، وجود

(شما، وقتی - به مسامحه - به تنومندی یک نظامی اشاره می کنید، به بخشی از موجودیت او اشاره می فرمایید)

متهم: بدنام و تهمت زده شده

اعتبار: ارزش

خوف آور: ترساننده

(شما را به بی عدالتی متهم فواید کرد و اعتبار کلامتان را در باب فطر خوف آور استبداد، درک نفواید کرد)

تأمل: تفکر، درنگ کردن (تعمّل: عمل کردن، به کار پرداختن، به کارپرداختن)

چنته: توبره، کیسه چرمین درویشان و شکارچیان، (اینجا: ذهن)

(همه با فواهد گفت که شما، مسائلِ برّی قابل تأمل، در پشته نرارید)

تأثر*: اثرپذیری، اندوه (مدرس تأثر را پس نشانرد)

حضرت: پیشگاه، آستانه، (اینجا کلمه احترام‌آمیز به معنای بزرگ و بزرگوار)

(ممنونِ مہبتان هستم حضرت حاج آقا مدرس)

اجانب: جمع اجنبی، بیگانگان (مبارزه با ظالمان و وابستگان به ایانب)

عیار*: خالص، سنجه، مقابل غش و ناپاکی (پایه دهم: معیار*: مقیاس، اندازه)

تمام‌عیار*: کامل و بی نقصان، پاک، خالص

(وظیفه خود را به عنوان یک روحانی مبارز تمام عیار انجام پرهید)

مشروطیت: حکومت قانونی

مشروعیت*: منطبق بودن رویه‌های قانون‌گذاری و اجرایی حکومت با نظر مردم آن کشور.

(شما در سنگر مشروطیت ایستاده‌اید اما رهبر ما، از مشروعیت سفین گفته است.)

شرع: دین، آیین، مذهب

مقدم: پیش، پیش‌افتاده (در اسلام، شرع مَقَرَم بر شرط است.)

بساط: هر چیز گسترده‌ای مثل سفره و فرش و ...

قُلْدَری: زورمندی، زورگویی (رضافان، فواهد ماند و بساط قُلْدَری‌اش را پهن فواهدکرد)

حوزه: ناحیه، مدرسه علوم دینی [حوضه: منسوب و مربوط به حوض]

(شما نظریات و فواسته‌های مرا به گوش طلاب جوان حوزه پرسیانید. ...)

حدّت: تیزی، تندی (شب به شدّت سرد بود، دل روح الله، به شدّت گرم)

ارک*: قلعه، دژ

رفت: اوج، بلندی، والایی (درس ۷: رأفت*: شفقت، مهربانی)

(سنگ روی سنگ، برای سافتن ارکی به رفعت ایمان)

مخاطره*: خطر، خود را در خطر انداختن

(جوانی که با آتش درون، پیوسته در مفاطره سوفتن بود. ...)

گروه‌های مهم املائی

* تعلیمی و کِراوات - چیز فرنگی مآبی - افراط و تفریط - طعنه و متلک - علم یزید - دید و سوی چشم - شتر افسارگسیخته - شلخته و هردم بیل و هپل و هپو - مُهملی و بی‌کاری و ولنگاری - نوحه‌سرایی و روضه‌خوانی - تعزیه و مرثیه - شیرین‌زبان و نقال - زادالمعاد و کتاب جودی - پیرزن کذا - کمین و قُلا - بقچه و دستمال - عینک موصوف - مُضحک و مسخره‌آمیز - طالع و تابان - سوء ظنّ معلّم - قوز بالا قوز - مُغتَنم و غنیمت‌شمرده - قیافه یُغور - قریب و نزدیک - مسحور و مجذوب - اصرار و پافشاری - قَوال و دوره‌گرد - دسته هفت‌صندوقی - صدای مَهِیب - هر و هر و قهقهه - مات و مبهوت - جلسه و کمیسیون - ابلاغ نامه - صحن شاه چراغ - پانزده قران پول -

* قبا و جامه - میدان مُخبرالدوله - حیاط محقر - سلاح تپانچه - ترجیح و برتری - چرتکه جمع و تفریق - طهارت و خلوص - محضر خدا - محرم و صفر - موقر و آرام - رنج رعیت - خان‌های قداره‌کش - تلمذ در محضر مدرّس - چله کمان - موهبتی الهی - نظام مطلوب - غول بی‌شاخ و دُم - جاهل و مُستبد - مسامحه و سهل‌انگاری - مسائل قابل تأمل - ذهن و چنته - تأثر و اندوه - وابستگان به اجانب - روحانی تمام عیار - مشروطیت و مشروعیت - بساط قلدری - طُلاب حوزه - حدّت و شدّت - ارکی به رفعت ایمان - خطر و مخاطره -

تاریخ ادبیات

شلوارهای وصله دار: رسول پرویزی

سه دیدار: نادر ابراهیمی